

Postlagerkarte
Nr: 076287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

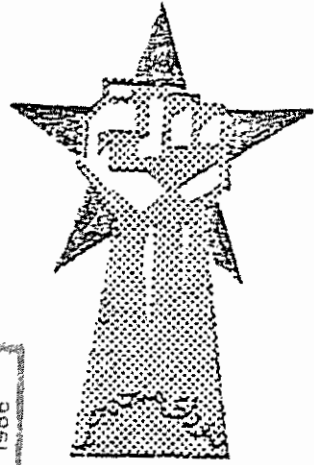
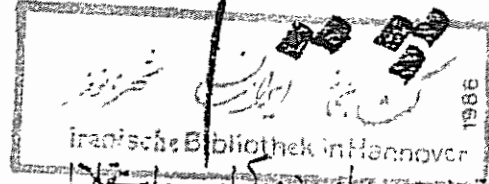
آلبیستر

سایم از ایران

فوق العاده
دوره اختیاق

شماره ۵

۱۲ آبان ۶۰



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

★ درباره شوراها ★

در جریان انقلاب و بخصوص پس از قیام شعار ایجاد شوراها از جانب پاره‌ای نیروهای سیاسی جامعه و مجاهدین خلق و بعضی گروههای چپ مطرح شد و حول آن تبلیغ صورت گرفت. شرکت وسیع مردم در جریان انقلاب با تجمع‌های خودانگیخته شوراگونه و مراجع به نمونه‌های تاریخی انقلابها (بخصوص اکتبر) موجب طرح این شعار شد. در شرایطی که شوروشوق مردم به دنبال سرنگونی رژیم سلطنتی و تمایل مردم به شرکت در سرنگونیت جامعه افزایش یافته بود، این شعار در میان بخشهایی از جامعه با استقبال نسبی روبرو شد. در دانشگاهها و موسسات آموزشی و در ادارات دولتی تمایل به شرکت در امور فعالیت‌های مربوط با رزرت بود. در بعضی کارخانه‌ها نیز به ضرب تبلیغات گروههای چپ چیزهایی تحت عنوان شورا شکل گرفت. ضعف حاکمیتی که هنوز استقرار نیافته بود، موجب شد تا این شعار - البته در لفظ - از جانب وی مستقیماً طرد نشود، ضمن آنکه آنرا از مضمون تهی می‌ساخت و آنچند ایجاد شده بود معخ و به آلتی در دست خود تبدیل می‌کرد.

با این حال مضمون و نحوه کارکرد شوراها برای مردم روشن نبود و در این باره بحث و تبلیغ وسیعی صورت نگرفته بود. ما زمان مجاهدین خلق که در طرح و تبلیغ شورا از همه بی‌گیرتر بود، توانست ایده کلی شورا را که مفهوم دموکراسی و حاکمیت مردم در آن نهفته است تا حدی توده‌گیر کند و این خدمت وی بود.

پاره‌ای نیروهای چپ، بدون آنکه آید، روشنی نسبت به مضمون و مکانیسم کارکرد و درک عمیقی از مفهوم شورا داشته باشند و یا بررسی شخصی نسبت به امکان تحقق این شعار در میان اقشار مختلف جامعه به عمل آورده باشند، شعار "شوراها" بقیه در صفحه ۲

گنی رفت

گنی رفت و بار دیگر انتخاب نخست وزیری جدید در دستور کار مجلس اسلامی قرار گرفته. در دوران کوتاه حاکمیت ولایت نقیبیون، در کمتر از سه سال این بحسین با راست که باید نسبت وزیری برمسند قدرت نگیه زند. پس از استعفای کابینه بازرگان و در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر ماها حاکمیت سیاسی نتوانست بر سر نخست وزیر و کابینه به توافق برسد. همه سیدها دارند که در آن ایام، رئیس جمهور و مجلس برای انتخاب نخست وزیر با هم کلنجار می‌رفتند و سرزمین و آن فرد چک و چانه می‌زدند و عاقبت رجائی گوی سبقت از همگنان ربود. با بستنانی حزب جمهوری اسلامی فشار ولایت نقیب نخست وزیر شد و مجلسیان طلبه سر دادند که کار تشبیت رژیم به آخر رسیده و دیگر این حاکمیت را از طوفان حوادث بیمی‌نبت. اما بقیه در صفحه ۸

افسانه و حقیقت در مسأله "سلطنت طلبان"

پس از پیروزی جنبش انقلابی ایران بر نظام سلطنتی وابسته با فرماندهان آن نظام، از بختیار گرفته تا ارتشبد های بازنشسته و امرا و افسران فراری و وزرا و ماموران سابق، از ترس انتقام ملت در چهار گوشه جهان پراکنده شدند. دیری نگذشت که انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود و قبضه شدن قدرت توسط انحصار طلبان جدید و ایجاد شدن حکومت اسلامی خمینی، یعنی حکومت بیداد و مستم و خود ساری و خود کامی و غارت و جباول و اعدام و آاد مکشی، بقیه در صفحه ۲

درباره شوراها هه هه هه

کارگری" و یا "شوراهای کارگران و دهقانان" را بد عنوان آلترناتیو قدرت مطرح می‌کردند، و کماکان مطرح می‌کنند.

مضمون شعار شوراهای کارگری عنوان شده‌ها از جانب آنان، همان مضمون سندیکاها بود ولی بد شکل سرودم بریده، و طه پینه شده و منثوش. آنها شعار شوراهای کارگری را از آن جهت در مقابل ایجاد سندیکاها - که شعار درستی بود - مطرح می‌کردند که شورا جاذب بیشتری داشت، زیرا شوراهای کارگران هائی کسب قدرت بودند. توگویی چنانچه نام چینی‌زی عوضی شود، مضمون و نقش آنهم خود بخود عوض خواهد شد.

اما مفهوم شورا و نظام شورایی، برخلاف ساده انگاری رایج که تنها با مراجعه سطحی به بعضی نوشته‌ها در مقاطع خاصی تاریخی، صورت گرفته است، منتهی پیچیده و عمیق است و هنوز بسیاری از نکات و جنبه‌های آن روشن نیست.

افزون بر این شعار شوراهای کارگری - بران و دهقانان، بعنوان آلترناتیو نظام حکومتی، قطع نظر از آنکه به عنوان یک نظام هماهنگ و سیستم حکومتی تاجه حدروشن است، قطع نظر از آنکه بعنوان یک راه حل مشخص در شرایط کنونی تا چه پایا به درست یا قابل اجراء است، در تضاد کامل و آشکار با شعار دیگری است که به همان سادگی و البته بد همان گنگی از جانب همان نیروهای چپ مطرح می‌شود، یعنی با شعار "جمهوری دموکراتیک خلق". نیروهای چپ که نه این و نه آن شعار برایشان دقیقاً "مشخص نیست و بی‌ویژه نسبت به مفهوم شورا درک روشنی ندارند، همین شعار و هم آن شعار را، یعنی هم "نظام شورایی" و هم "جمهوری دموکراتیک خلق" را همزمان مطرح می‌ازند و متوجه نیستند که آنچه تاکنون تحت عنوان این دو نظام شناختد و پیاپی شده است تا چه حد در تضاد با هم قرار دارند. آنها توجه ندارند که شورا، چنانچه کلام بی‌محتوایی نباشد، با درکی که آنان از "جمهوری دموکراتیک خلق" و حتی از "سوسیالیسم" ارائه می‌دهند کاملاً مغایر است.

مسائل مربوط به شورا، بعنوان یک نظام هماهنگ حکومتی، به سبب کمبود داده‌های تاریخی هنوز کاملاً روشن نیست. تاریخ هنوز نمونه‌های از نظام شورایی یا بدارو - نه در حرف که در واقعیت - را تجربه نکرده است. آنچه تا بحال تاریخ ارائه داده است، بطور عمده شوراهائی بوده اند که در موقع

اپوزیسیون قرار داشته‌اند (از آنجمله در روسیه، ایتالیا و لیستان کنونی)، یعنی ارگانها شبکته نمیشا به قدرت عمل می‌کرده‌اند. لیکن بمثابه ارگان قدرت حکومتی، شوراها بععلل تاریخی - طبقاتی دروندهای پس از انقلاب تنبیر ما هیئت داده و یا از بین رفته‌اند و یا تنها نام از آنها باقی نمانده است.

بنابراین، ما در نظر بنابریم خود را جا بگزینیم تاریخ کنیم و آن حاشائی نکند باید توسط تجربه تاریخی حل شود، به توبه خیالپردازی پاسخ بگوئیم. ولی ما می‌توانیم و باید آن معالجه را که تاکنون تاریخ در اختیار ما قرار داده است مورد بررسی، تحلیل و جمع بندی قرار دهیم و بسینیم چه عوامل و روندهائی موجب شکست شوراها - یعنی ارگانهای دموکراسی مستقیم - شده است و همانا چگونه می‌توان با در نظر داشتن جنبه‌های گوناگون مسئله، با لائوسه به تجربه موفق شورا نیز دست یافت.

شورا: دو مشخصه اساسی

برای آنکه شورا حقیقتاً "شورایی" یعنی ارگان دموکراسی مستقیم تنوده‌ای شود، باید دو مشخصه اساسی زیر که بدون آنها شورا تنها نام بی محتوایی است، برادار باشد.

یکم آنکه در شورا باید بطور الیم سیاسی و فکری حاکم باشد تمام افراد ای که در رابطه معینی با یکدیگر و با محیط خارج قرار دارند و در آن محبده دارای منافع مشترکی هستند و به منظور پیشبرد منر مشترک خود دست به ایجا دشورا می‌زنند، همگی با لقسوه اعضای شورا محسوب می‌شوند. (نظیر کارکنان یک کارخانه، ساکنین یک محله، یا روستا یا شهر، اعضای یک دانشگاه و...) همه آنها قطع نظر از اعتقادات عقاید، افکار و نظراتشان، از حقوق و اختیارات مساوی در برابر شورا برخوردارند. چارچوب ابتدیولوژیک خاص یا از پیش تعیین شده‌ای برای شورا.

در تضاد کامل با نفس شورا است. هیچ فرد یا گرا بهشی خاصی از امتیاز ویژه‌ای نسبت به دیگران برخوردار نیست و متقابلاً هیچ فرد یا گرا بهشی را نمی‌توان به سبب اعتقادات و افکارش از حقوق خویش محروم ساخت یا مورد تنفیه قرار داد. هر کس با هر فکر و اعتقادی مجاز است در هر مورد اظهار عقیده کند و نظر خویش را آزادانه بیان نماید. تصمیم‌ها بر اساس نظر جمعی - یعنی نظراً اکثریت - اتخاذ خواهند شد ضمن آنکه افراد یا اقلیت‌ها حق خویش را در برابر نظر و حتی عمل آزادانه چنانچه، نفس پراتیک مشخص اجازه دهد، حفظ خواهند کرد. در شورا اصل انتخابات آزاد

درباره توراها هه هه هه هه هه

حاکم است و تمام اعضاء برای انتخاب کردن و انتخاب شدن از حقوق یکسانی برخوردار هستند .
چنانچه این معیارهای دموکراتیک برشورا حاکم نباشد، چنانچه گرایش خاصی، فکری یا ایدئولوژیک با تکیه بر ازمیایی نظیر حزب یا دولت، قادر باشد گرایش نای دیگر را مورد سرکوب قرار دهد و آنان را از حقوق خویش محروم سازد، چنانچه اصل انتخابی بودن کلید مسئولیت ها مورد خدشه قرار گیرد و بطور خلاصه، چنانچه پلورالیسم فکری و سیاسی برشورا حاکم نباشد، نقض غرض خواهد شد و شورا تنها در نام وجود خواهد داشت . در ایسین صورت شورا به معنای همکاری و همیاری آزادانه و داوطلبانه افراد نخواهد بود و شگونی فرد و جمع را هم به دنبال نخواهد داشت، بلکه چیزی نسیب انجمن اسلامی یا حزبی می شود . وی نفس شورا بنا بر پلورالیسم حاکمیت تک حزبی است . شورای حزبی شورا نیست .

دوم آنکه ، چنانچه قرار باشد شورا حزبی بوج وی محتوای اش باید دارای مضمون و نقش مستندی در حوزه فعالیت خویش باشد . شورا باید در امور که به وی مربوط است استقلال عمل ، قدرت و اختیارات تصمیم گیری داشته باشد . چنانچه تصمیم ها یکسره اسما " در حوزه عمل شورا است ، عملاً در جای دیگری اتخاذ شود ، شورا و بترتیبش بیش نخواهد بود . بنا بر این شورا از این جهت نیز باید غیر حزبی و غیر دولتی باشد . یعنی نسبت به کلیه احزاب و دولت قطع نظر از ماهیت آنها ، حتی احزاب و دولت های انقلابی نیز از استقلال عمل برخوردار باشد .

هرگونه انتخاب از بالا بجای انتخاب از پائین در مورد مسئولیت های شورایی، توسط حزب یا دولت، به شکل و تحت هر عنوان، نفی ماهیت شورایی، شورا است .

داشتن قدرت و اختیار در تصمیم گیری و اجرای تصمیمات توسط توراها ، یعنی ارگانهای قدرت در پائین ، هیچ معنای دیگری ندارد مگر عدم تمرکز قدرت . بدین ترتیب نظامهای حکومتی تک حزبی که متناظر بر تمرکز شدید قدرت در تمام سطوح در دست دولت مکتبی- حزبی است (نظیر کشورهای "سوسیالیسم واقعا " موجود ") در تضاد ریشه ای با شوراهای اجرایی و تصمیم گیرنده ، شوراهای دارای قدرت و اختیار ، قرار دارند . این دو نظام از ریشه با هم اختلاف دارند . یکی همراه با تمرکز شدید قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی یعنی تمام بطنه های زندگی

اجتماعی افراد جامعه در دست دولت است و دیگری به معنای آنست که ارگانهای دموکراسی مستقیم، ارگانهای خودمختار، دارای قدرت و اختیارند، به معنای آنست که قدرت در جامعه تقسیم شده و بلاواسطه در دست خود مردم است به معنای عدم تمرکز قدرت در دست عده ای زبده و ممتاز است . در ترکیبی ساختمان و اعمال قدرت از بالا به پائین و در دیگری از پائین به بالاست . این دو سیستم و نظام بهیچ وجه با یکدیگر قابل سازش نیستند . بی جهت نیست که در کشورهای "سوسیالیسم واقعا " موجود " که نمونه بالاترین و عالی ترین شکل تمرکز قدرت دولتی است ، حتی انتخابات بورژوازی نیز، جز در شکلی مسخره و مسخ شده ، وجود خارجی ندارد . تمرکز قدرت در بالا، جایی برای اعمال قدرت در پائین نمی گذارد و تضاد این دو آشتی ناپذیر است . به لیستان نگاه کنید که چگونه این دو نوع قدرت و دو نوع سیستم در مقابل یکدیگر مصاف آرایبی کرده اند .

اینگونه مطالب ، البته جزء بدیهیات است . یادآوری آن تنها از آن جهت ضروری است که چپ های مانسبت به آن کاملاً بی توجه اند .

آنها از سویی شعار شورا و حتی نظام شورایی را مطرح می کنند و از دیگر سویه پلورالیسم فکری و سیاسی اعتقاد ندارند و در سودای سرکوب اندیشه ، تعصب و حذف کسای هستند که از نقطه نظر عقاید با آنها مخالفند .

(درباره پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم فکری رجوع کنید به "پیام آزادی" شماره های ۳ و ۴)

و با آنها از سویی از نظام شورایی و "شوراهای کارگران و دهقانان" بمثابة شکل متعالی حکومتی صحبت می دارند در حالی که از دیگر سو مدل حکومت مورد نظرشان بر حسب الگوی کشورهای "سوسیالیستی" حکومتی است حزبی- مکتبی ، که هرم قدرت در آن به صورتی کاملاً "متمرکز از بالا به پائین ساخته شده است و همه و هر چیز تحت کنترل و نظارت قدرت مرکزی است .

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که چپ ها در استدلال و نظام فکری خود پیگیر نیستند و در عین حال از دو چیز کاملاً متفاوت و متضاد صحبت می کنند ، لازم به توضیح نیست که هر چند آنها از هر دوی این نظام ها یاد می کنند ، لیکن سیستم فکری آنها اساساً همان "سوسیالیسم واقعا " موجود " است و صحبت از شورای نظام شورایی جنبه کاملاً فرعی و تزئینی به خود می گیرد . زیرا نتایج بلاواسطه ای که از شورا و سیستم شورایی ناشی می شود (پذیرش پلورالیسم فکری ضرورت و اجرای همه جانبه دموکراسی و) در سیاست ، عملکرد و شعارهای آنها با زتاب مشخصی

درباره شوراها ۵۵۵۵

ندارد.

برخلاف آنها، حزب توده در نظام فکری و استدلال خویش پیگیر است و دچار التقاط دو سیستم نیست. دفاع وی از کشورهای "سوسیالیستی" نشانه وفاداری کامل وی به نظامی استبدادی و ضد دموکراتیک این کشورهاست، الگوی "راه رشد غیر سرمایه داری" از طریق دولتی کردن اقتصاد و سیاست و تمرکز کل زندگی اجتماعی در دست دولت کاملاً با الگوی نظام حکومتی کد کعبه آمال اوست در انطباق است. حزب توده دیگر صحبتی از شورا و نظام شورایی نمی‌کند، زیرا می‌داند چه می‌خواهد. دفاع وی از استبداد ترو و مطالبی حاکم و در تضاد قرار دادن دموکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی نیز کاملاً با آن نظام فکری که نمایندگی می‌کند هماهنگ است. و اما علت طرح شعار شورا و نظام شورایی از جانب چپ‌ها شیک گرفتار التقاط دو سیستم هستند، ظاهراً "یک" سوء تفاهم تاریخی "درباره انقلاب اکتبر و مسئله شوراها در روسیه شوروی است. شاید آنها تصور می‌کنند آنچه در روسیه شوروی تحقق پذیرفت شعار "تمام قدرت به دست شوراها" بوده است.

نیازی به گفتن ندارد که "شورا" های کنونی در شوروی یک لفظ پوچ و بی محتواست. شوراها هیچ گونه قدرت اجرایی یا تصمیم گیری ندارند و تمام قدرت در دست حزب و دولت حزبی است. تمام پست‌ها و مقام‌ها از بالا توسط حزب در سیستمی کاملاً متمرکز تعیین می‌شوند. لیست نامزدهای اشغال مقام‌ها، بر حسب اهمیتی که دارند، قبلاً در سطوح متناسب دبیرخانه‌های حزبی تهیه می‌شود. حتی روسای همین "شورا" های بی‌سویخامت نیز توسط دبیرخانه‌های حزب تعیین می‌شوند. در هر روستا، منطقه، استان، قدرت در دست دبیر حزب است نه در دست شورا، نقش شوراها شیک اینچنین از بالا توسط خود حزب ساخته و کنترل می‌شوند عبارت از تأیید و امضاء تصمیم های همان حزب است. مختصراً نکند شوروی از شوروی بودن همان اسم آنرا دارد.

تجی شدن شوراها از محتوای خویش یکبارها اتفاق نیافتاد و در یک لحظه یا یک مقطع معین انجام نگرفت. در این مختصراً مکان بررسی تاریخی این پدیده نیست. آنچه گم‌شده است اینکه تمرکز تدریجی قدرت در دست حزب نمی‌توانست با وجود شوراها و قدرت شورایی خوانایی داشته باشد و همین روایلی، دومی را پس زد. تمرکز شدید قدرت حزبی - دولتی، کاهش قدرت شوراها و کلیه نهادهای توده‌ای و صوری شدن آنها و

بالاخره رخت بر بستن دموکراسی از زندگی اجتماعی در روسیه شوروی، پس از لنین شتابی نزیابند یافت لیکن از آنجا که سیستم متمرکز حزبی یعنی الگوی تاریخی انقلاب (که خود ناشی از علل تاریخی - طبقاتی بود) در تضاد با عدم تمرکز قدرت قرار داشت، شوراها و بطور کلی قدرت در پایه‌ها همان ابتدای انقلاب در مسیر طبیعی خود پس زده می‌شد. حتی به جرات می‌توان گفت این فرایند قبل از پیروزی اکتبر آغاز شد، هنگامیکه احزاب صاحب نفوذ در شوراها (بلشویک، منشویک، اس آر) قبل از اکتبر میان خود توافق کردند که هر کدام از آنها دو نماینده از جانب خود در اس شوراها بگذارند، اولین گام در جهت نقض شورایی بودن شوراها برداشته شد. پس از انقلاب مبارزه برای کسب رهبری شوراها از بالا و تمفیه رقابتهای یافت. به تدریج شوراها حزبی می‌شدند، از قدرت آنها کاسته می‌شد و به قدرت ارگانهای حزبی - دولتی افزوده می‌گشت. تپی شدن محتوای درونی شوراها (و دیگر نهادهای دموکراتیک) ممکن نبود مگر از طریق یکدست شدن اس آن و تمفیه دیگران و غیر دموکراتیک شدن مناسبات آن، لئوپلورا لیسم و مکتبی کردن شوراها. آنچه اکنون پیش رو داریم، نتیجه بلاواسطه همین فرایند است که طی آن شوراها از ارگانهای مستقیم دموکراسی توده‌ای به زائده‌های بوروکراتیک دستگاه حزبی - دولتی تبدیل شد. این نتیجه ناگزیر فرایند متمرکز هر چه بیشتر تمام قدرت است.

در اینجا ما با تضادی روبرو هستیم. از سویی فرایند متمرکز قدرت خواه ناخواه به استبداد و بوروکراسی می‌انجامد و از دیگر سو پس از سرنگونی یک نظام، انقلاب برای استقرار سریع خویش، دست کم در کوتاه مدت نیازمند تمرکز است. انقلاب، در روندی پرتناقض، ملوای تضاد دودرگیری جریان می‌یابد و منطق درونی آن با تردید و انتظار رارسازی ندارد. کوشش‌هایی که در تاریخ برای موقتی کردن تمرکز قدرت صورت گرفته‌ترین موفقیت نبوده است و از عکس تمرکز قدرت پس از استقرار تشدید یافته است. بنظر می‌رسد، لنین بویژه پس از اکتبر به این تضاد پی برده بود. از همین روتلاش داشت در تقابل تمرکز قدرت دولتی - حزبی - که از نظریه خصلتی موقتی و گذرنده داشت - ارگانهای توده‌ای را حفظ کند. بحث لنین با مدافعان تودولتی کردن سندیکاها (بویژه شروونکی)، بحثی آشنا و بسیار آموزنده است. لنین با این ترمخالف بود و در مقابل مدافع استقلال سندیکاها از حزب و دولت بود و ظاهراً

در باره شوراها هه هه هه

در آن زمان موفق شد تا خود را بکرمی نشانند . لیکن پس از وی ، سندیکا به تدریج و دست آخر کاملاً دولتی شدند ، تا جایی که اکنون حتی محبت از سندیکا های مستقل ، در فرهنگ "سوسیالیسم واقعا" موجود "کنروال" دولتی می شود .

هرچه جامعه از نقطه نظر فرهنگی و تکامل تاریخی عقب تر باشد ، عینیت تمرکز قدرت خود را بیشتر و وسیل تر تحمیل می کند . بنابراین بویژه در چنین جوامعی توجه بدین نکته و انجام اقدامات لازم برای پیشگیری از آن اهمیت و ضرورتی بیشتر کسب می کند .

بهر حال آنچه توسط تجربه های تاریخی روشن شده آنست که الگوی قدرت متمرکز بنا بر ساختار ، سناسبات و منطق درونی اش ، قدرت ازبائین را پس خواهد زد ، از درون ساختار متمرکز ، عدم تمرکز بوجود نخواهد آمد ، بوروکراسی و توتالیتاریسم نتایج طبیعی فرایند متمرکز است .

نظام حکومت

اکنون ضرورت است ، پس از این بحث کلی درباره مفهوم شورا ، آنرا بطور مشخص تر از لحاظ اجرائی بررسی کنیم .

یک انقلاب اجتماعی با دو مسئله روبروست . یکم درهم شکستن نظام پیشین و دوم جایگزینی آن توسط نظام جدید . مسئله اول کلاسیک ها بیشتر به آن پرداخته اند ، انجام شدنی است و بسیاری از انقلابها موفق به حل آن شده اند . لیکن مسئله دوم بسیار پیچیده تر ، پرتناقض و مشکل است و به عوامل گوناگون اجتماعی ، اقتصادی و بخصوص فرهنگی بستگی دارد . یک نظام به سرعت قابل رنگین ساختن و حتی درهم شکستن است ولی بنا همان سرعت قابل جایگزینی نیست . در اینجا تضاد دیگری نهفته است ، زیرا این دو مسئله را نمی توان بطور مجزا از یکدیگر حل کرد . نمی توان نظام قبلی را درهم ریخت بدون آنکه چیرد دیگری را جایگزین آن نمود . زیرا تمام سناسبات جامعه و نیازهای آن بر اساس نظام قبلی شکل گرفته است و حرکت جامعه نمی تواند متوقف شود .

برای آنکه نظم نوین بتواند جایگزین نظم پیشین شود ، قبلاً "لازم است که نظم نوینی وجود داشته باشد ، منظور آن نیست که نظم نوین در تمام ابعاد و جزئیات از قبیل روشن باشد ، لیکن خطوط کلی آنچه که باید جایگزین شود ، برای جایگزینی کنندگان باید معلوم باشد . لازمه این امر آنست

که جایگزین کنندگان از نقطه نظر سیستم فکری و ایدئولوژیک و پراکسی پیشرفته تر از مدافعان و حافظان نظم پیشین باشند . در غیر این صورت نظم نوینی در کار نخواهد بود ، یعنی یا تغییر و تحول در نیمه راه تکست می خورد یا همان نظم قدیم بار دیگر با تفاوتی سربرون خواهد آورد و بازسازی خواهد شد . در صورت عقب ماندن نظم جدید و سیستم نگری حامل آن ، جامعه می تواند حتی سیر قیترایی طی کند .

علاوه بر آن ، ضرورت نظم نوین در تطابق بنا وضعیت و نیازهای جامعه باشد . یعنی تکامل جامعه نظم نوین را بپذیرا باشد . زیرا نظم نوین ، تنیابسه نیروی درونی خویش قابل استقرار نیست . در این رابطه شامل فرهنگ ، جامعه - فرهنگ در معنای گسترده آن - نقش بسزا دارد . ممکن است بسرای استقرار یک نظم نوین و همگون سازی باشد جامعه از چند حالت میانی عبور کند و با استقرار نظم نوین صورت تدریجی و با توجه به خصوصیات بختی های مختلف جامعه بنگلی غیر همسان عملی باشد .

استقرار شورا چه وقت میراست ؟

استقرار شورا ، قبل از هر چیز نیازمند فراهم شدن پیشرفته است . زیرا قدرت توده های نیازمند به فرهنگ توده ها است . کافی نیست عده ای ، مثلاً "پیشروان طبقه از نقطه نظر فرهنگی آماده گی برقراری این نظم را داشته باشند ، بلکه ضروری است سطح عمومی فرهنگ بالا باشد . اگر بنا باشد شورا ارگانان قدرت توده ای ، ارگان اجرایی و تصمیم گیری باشد ، اعضاء آن باید در مجموع خود به مسائل و جوانب احرائی کار ، نیاز های آن و به منافع کنونی و آئینده خود و جامعه آشنا یی داشته باشند . در غیر این صورت قدرت توده ها دیری نخواهد پایید ، درست است که توده ها در عمل و تدریجاً اجرای کار ، خودشان هم ساخته می شوند و پرورش می یابند ، لیکن برای پرورش یافتن هم سطح معینی لازم است .

دیگر آنکه ، استقرار شورا و عملکرد صحیح و پایدار آن تنیابهنگامی میراست که شورایی شدن امور ، حتی بطور نسبی و یا در بخشهایی از جامعه ، با کل نظام جامعه در هماهنگی قرار داشته باشد . چنانچه الگوی ساختار قدرت در جامعه یکسره متمرکز باشد ، همانگونه که قبلاً" اشاره رفت ، امکان زیست و عملکرد صحیح شورا ، حتی بصورت قسمی و نسبی وجود نخواهد داشت . افزون بر آن ، ساختار قدرت باید در تکی هماهنگ قرار داشته باشد و نمی تواند در بالا کاملاً متمرکز ولی در پایین غیر متمرکز باشد . بعنوان مثال ، در شرایطی که تمام

درباره شوراهای

امر را جامعه توسط یک قدرت متمرکز و فشرده اداره می‌شود، در سطوح پایین تر، مثلاً "در تهر و روستا قدرت اجرایی - مگر در ابوزیسیون و بمشابه ضد قدرت - نمی‌تواند بصورت شورایی باشد. زیرا اختیارات سطوح پایین در محدوده عمل خوبش بلافاصله با قدرتی که ناشی از قدرت مرکزی است تمام پیدا می‌کنند محدود می‌شود. مختصراً آنکه، ساختن قدرت در سطوح مختلف، نمی‌تواند از لحاظ شکل همراه با یک انقطاع کامل باشد. در این صورت تناقض به مرور زمان به نفع قطب تا هر، یعنی متمرکز حل خواهد شد.

شکل حکومتی نسبتاً "غیر متمرکز" که تاکنون شناخته شده و از هماهنگی در سطوح مختلف برخوردار است فدرالیسم است. فدرالیسم بخودی خود شورایی نیست، لیکن از آنجا که قدرت بالنسبه غیر متمرکز است، زمینه شورایی شدن امور در درون آن بیشتر فراهم است. وجود محالی فدرال، اختیارات نسبتاً وسیع ارگانهای محلی تا سطح ایالت در اجرائیات امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، امکان بیشتر برای دخالت و شرکت مستقیم مردم را فراهم می‌آورد. در این شکل حکومتی، شوراهای با سهولت بیشتری می‌توانند بوجود آیند و به تدریج رشد کنند و تمام می‌یابند.

فدرالیسم همچنین با پلورالیسم سیاسی و فکری خوانایی بیشتری دارد تا حکومت متمرکز که از بالا و از یک مرکز می‌تواند مانع وجود و ادامه پلورالیسم فکری در جامعه شود. به نظر می‌رسد که فدرالیسم آن شکل حکومتی واسطه‌ایست که می‌تواند راه را برای نظام شورایی، که کم و کیف آن را هنوز تاریخ دقیقاً روشن ساخته است، فراهم سازد.

با توجه به نکاتی که بر شمرده شد، شورایی کردن امور در ایران آینده، منطقاً نمی‌تواند در همه جا به یکباره و با مضمونی یکسان عملی شود. شوراهای چنانچه فقط تشییعی نباشند، باید در محیط‌های ایجاد شوند که شرایط و عوامل گوناگون، بویژه سطح فرهنگی و آگاهی لازم برای ایجاد و کارکرد صحیح آن وجود داشته باشد و علاوه مضمون این شوراهای (اجرایی) نظارت یا مشورتی) با بدستنا سب با این شرایط و عوامل باشد.

به نظر می‌رسد پس از استقرار یک حکومت دموکراتیک در ایران:

در محلات شهری و در سطح شهرها، شوراهای می‌توانند

با مضمون نظارت و کنترل و در مورد امور فاهی بسا مضمون اجرایی و تصمیم‌گیری بوجود آیند و آگاهی‌کار کنند. آگاهی و آماندگی شهوندان ایرانی نسبت به مسائل خود در حدی قرار دارند که چنین امری را میسر سازد.

در روستاها، هر چند با فرهنگ نسبتاً "پائینی" مواجهیم، لیکن با توجه به شناخت روستائیان از فرایند تولید و مسائل محیط زیست خود و نیز با توجه به وجود سنت‌های سازماندهی کار دستجمعی (مثل بنه و مشاع و...) شوراهای قادرند، بعنوان قدرت‌های محلی در بسیاری امور اجرایی و تصمیم‌گیری دخالت مستقیم داشته باشند.

در کارخانه‌ها، با توجه به سطح نسبتاً "پائین" آگاهی طبقاتی کارگران و شناخت ناکافی آنان نسبت به فرایند تولید، و پیچیده بودن روند تولید صنعتی شوراهای مضمون بالا (اجرایی)، مگر در مواردی خاص مشکل بتواند بوجود آید. در این مورد شوراهای مضمون مشورتی که تدریجاً رشد خواهد کرد، منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

مضمون شوراهای ادارات، به تناسب نوع فعالیت و آماندگی کارکنان، می‌تواند مشورتی، نظارت یا اجرایی اداره کامل باشد.

شرایط ایجاد شوراهای دانشگاهی و موسسات آموزشی و دبیرستانها، بلحاظ سطح آگاهی و شناخت بالایی که در این محیط‌ها وجود دارد بیشتر فراهم است. شناخت این محیط‌ها از نیازهای خود و جامعه از مسائل آموزشی و رابطه آن با مسائل اقتصادی و اجتماعی امکان‌داره. اموری شکل شورایی فراهم ساخته است.

روشن است که وجود این شوراهای هنوز به معنای استقرار نظام شورایی نیست. این شوراهای تنها جواندهایی هستند که در کنار سازمانهای تسوده‌ای سراسری، زمینه‌ساز نظام شورایی آینده خواهند شد.

شعار "شوراهای کارگران و دهقانان" بعنوان یک نظام حکومتی، شعاری گنگ، ناروین، بدون پشتوانه و بررسی نشده است. آنچه میزان کنونی لازم دارد، آن نظام حکومتی است که با مقتضیات، نیازها و مشخصات آن خوانایی داشته باشد و مسیر حرکت آنرا بدسوی تکامل و پیشرفت هموارتر سازد.

اگر شرایط مشخص یک جامعه، وجود یک نظام را طلب نکند، جامعه همچون بدنی که جسم خارجی را دفع نمی‌کند و در مقابل آن از خود واکنش نشان می‌دهد، این نظام را چون عنصری خارجی از خود خواهد راند.

انساندو حقیقت ۰۰۰۰۰

امید های برپا کرده رادردل فراریان رژیم گذشته زنده کرد و این جماعت آبرویافته اندک اندک جانی تازه گرفتند و دیگر باره گرد هم جمع شدند. رادیسو هائی براه انداختند و تبلیغات در اطراف حکومت قانون و مزایای رژیم گذشته و مقایسه آن با بدبختی و فلاکتی که حکومت آخوندی برای ایران به ارمغان آورد نبود مسالمتی به نام "سلطنت طلبی" رادیساره به وجود آوردند. چند آنکه پس از قریب بصدسال که از سرنگونی نظام سلطنتی می گذرد در طیف وسیع نیروهای مخالف حاکمیت آخوند ها و نظام ولایت فقیه گرایش معروف به "سلطنت طلبی" هم توانسته است جای خود را باز کرده، دست کم به عنوان مسالمتی نظری مطرح شود. اکنون رادیسوی بختیار به خود جرات می دهد که به مجاهدین خلق بتازد و بگوید کسانی که در ایران کشته می شوند فقط از مجاهدین خلق نیستند یعنی که ما هم هستیم، البته آنکه بتواند دلیلی بر اثبات ادعاهای خود ارائه دهد و یا حتی یک نمونه از اعمال به اصطلاح انقلابی پیروان خود را بر ضد رژیم آخوندی در داخل ایران بازگو کند به نحوی که جای شک و شبهه ای برای شنوندگان اش باقی نماند. یارادیسوهای دیگری، در پوشش دفاع از قانون اساسی گذشته، یعنی در حقیقت به عنوان مدافعان نظام سلطنتی، همین سازمان می نوازند و ضمن تجید از اقدامات انقلابیون از جان گذشته ایران، صحبت از نیروهای "ملی" درگیر در اعمال انقلابی می کنند و می خواهند این فکر را در ذهن خلائق القاء کنند که اینان یعنی طرفداران سلطنت نیز فعالان در داخل ایران هستند و مبارزه می کنند.

در داخل ایران نیز بازار شایعات داغ است. همراه با هراقدام چشمگیر انقلابی بر ضد رژیم، بویژه پس از هرا نفعار موفقیت آمیزی، کم نیستند بورژواهای خوش چریده و خوش خرابیدنی که از این محفل به آن محفل سخن از فعالیت "افسران گارد" یا "ماموران اویسی" یا "ارتش رهائی بخش" آنور مرزها را دهن به دهن می چرخانند تا نشان داده شود که "مسالمت" سلطنت طلبان افسانه نیست و در افکار عمومی مردم ایران نیز طرفدارانی دارد.

حقیقت چیست؟ آیا پس از دو سال و نیم مبارزه قهرمانانه و دادن اینهمه شهید در راه آزادی ایران وضعیت کشور به جایی رسید است که مردم ایران

طرفدار سلطنت و بازگشت خاندان پهلوی به ایران شد باشند؟ اگر غیر از اینست پس زمینه مناسب تبلیغات سلطنت طلبان از کجاست و با چنین زمینه ای چگونه باید بشیوهی درست و انقلابی برخورد کرد و سلاح خطرناکی را از دست ارتجاع وابسته بسامپریالیسم گرفت؟

حقیقت اینست که پدیده "سلطنت طلبان" درست مانند پدیده "طرفدار" از "انقلاب اسلامی" در جریان مبارزه بر ضد رژیم شاه، پدیده ایست منفی اما واقعی که اگر بموقع توسط نیروهای انقلابی کشور مهار نشود و بار مثبت انقلابی خود را پیدا نکنند بی گمان کار ساز خواهد شد و خلافتی از قفدان یک آلترناتیو انقلابی و دموکراتیک برای بسیج همگانی نیروهای توده ای را پر خواهد کرد. زمینه مناسب سلطنت طلبی هم درست مانند زمینه مناسب طرفداری کورکورانه از خمینی و تکرار طوطی وار شعار "جمهوری اسلامی" در جریان مبارزه بر ضد رژیم شاه، بیش از آنکه حکایت از یک جریان آگاهانه، ال بر خیزد چیزی باشد، حاکی از یک سرخوردگی و نومیدی ناشی از نخواستن چیزی است، و از بدبخش تشکیل می شود: یک بخش که می توان آن را بخش "بهری جریان دانست" تمام فراریان سلطنت طلب تاراج از کشور (می داند چه می خواهد و در اندیشه استقرار چگونه نظامی است، و بخش دیگر که می توان آن را بخش پایه های اجتماعی جریان دانست) تمام گروههای سرخورده از حاکمیت آخوندی ولی برکنار از مبارزه متشکل انقلابی داخل کشور) بیش از آنکه بداند چه می خواهد و می داند چه چیز را نمی خواهد و از چه چیز خسته و گریزان است. مه انگیز، همین نخواستن است که ناآگاهانه در بالرو جریانی می شود که بالعال به خواست آگاهانه سلطنت طلبان می انجامد. آن بخش اول را باید شناخت و افشاء کرد و این بخش دوم را که پایه اجتماعی عظیمی است باید جذب کرد و به راه مناسب انقلاب انداخت و نگذاشت تا مانند جریان خمینی ناآگاهانه ابزار دست حاکمیت ارتجاعی دیگری شود. در جریان خمینی هم با همین پدیده درست به همین شکل روبرو بودیم: آخوند مکار حیلگر با جمعی از پیروان هفت خط خود در نجف و یاریس با همه گرایش ها لاس می زد و به همه وعده عدل و داد اسلامی می داد در حالیکه خود می دانست چه اندیشه های شومی در سر دارد، و خیل عظیم توده ها، بیزار از نخواستن شاه به اسطوره گذشته پیر عدل و بتیبه در صفحه ۹

جدید شود. در این میان رژیم برای نجات خود از کم و کاستیهای سیاسی و اقتصادی بیش از پیش دست به دامن همسایه شمالی و بلوک به اصطلاح سوسیالیستی شده است. سرزیرشدن سیل کالاها از آن طرف و ژست دوستی زمامداران با کشورهای این بلوک و وابستگان به آنها از شوروی تا کره شمالی و از سوریه تا لیبی نشان دهنده این امر مهم است که قدرت مضمحل حاکم، گرفتار نابسامانیهای مختلف، غرق در اختلافات درونی ناشی از عجز و فقدان برنامه و فشار مبارزه و جنبش مقاومت، راهی نمی بیند جز اینکه شعارنه شرقی و نه غربی خود را که در اصل هم شرقی و هم غربی بود رسماً "تخفیف دهد و به نه غربی منحصر سازد و تکیه به "بلوک شرق" کند. این گرایش و سرنوشت محتوم قدرتمداران رژیم حاکم برای ماروین بود و از آن به کرات یاد کردیم و اینک شاهد تحقق تکیه به "شرق" جمهوری اسلامی هستیم. اگرچه سرعت و چگونگی این وابستگی برای رژیم راه نجات اقتصادی و سیاسی است لکن نباید فراموش کرد که قدرت حاکمه یکدمست تا زمانی بکدمت می ماند که دشمنی داخلی برای خود برآورد. یکدستی رژیم صورتی است اما تا توانش ما هیتی است. پیدایش اختلافات جدید ضمناً "ریشه در این تاخت چپا ز فعل رژیم افشارگشخته به طرف بلوک شرق دارد. برای کشورهای با اصطلاح سوسیالیستی چه بهتر از این که رژیمی درمانده و بحرانی زده و مضمحل به دامنه نشان پناه آورد. آنها بخوبی می دانند که اگر مبارزه مردم نباشد، حاکمیت عاجز و ناتوان هر روز بیشتر در جنبه وابستگی به آنها سیر خواهد شد و پس از دوران نزع، اختیار انتخاب جانشین سیاسی برای رژیم در حال مرگ به عهده آنها واگذار خواهد شد و هم از این روست که چشم به اعدامهای بی دریغی می بندند، نامردمیها را نادیده می گیرند، استبداد را ضدا میریالیست می نامند و به کمکهای همه جانبه به رژیم می پردازند. آنچه مسلم است برنامه های "سوسیالیستی" ضد مردمی اینان به سادگی اجرا نخواهد شد. مبارزه مردم و کش و قوس رژیم و وجود ناتوانیهای ماهیتی آن نشان می دهد که این حسابها فقط حساب یکسر دعواست چرا که: "اولاً" نیروی مقاومت و مبارزه نادیده گرفته شده، ثانیاً "ناتوانیها و گسندیدگی رژیم با کمک اقتصادی و تقویت سیاسی و اعزام کارشناسان سازمانهای جاسوسی و نظامی از شرق قابل رفع نیست و ثالثاً "قدرتیبای "بلوک شرق" گرفتار مشکلات خود و رقابتیبای

ماهیبای بعد از آن انتخاب زلزله سیاسی ارکان حاکمیت را به لرزه در آورد. بنی صدر معزول شد، رئیس جمہور و نخست وزیر بعدی کشته شدند و باز روز از نو روزی از نو. در خلال این حوادث و در سبب و سبب بیشتر نتیای جنگی و عقب راندن نیروهای متجاوز عراق، حادثه ای دیگر به وقوع پیوست. چند تن از سران و "سرداران" ارتش "پیروز" در "حادثه" هوایی کشته شدند و با اینکه گویا خلبان هواپیما جان سالم بدر برده است معلوم نیست که علت این "حادثه" هوایی چه بوده است. در شرایطی که کشف هر خات، تیمی یک نفره و دوفره خوراک تبلیغاتی رسانده ای رژیم است و آنرا با آب و تاب نقل می کنند و گاهی هر خبر این چنینی دوبار پیاپی در روزنامه ها و اخبار رسانه های تبلیغاتی منعکس می شود، "حادثه" هوایی مزبور انعکاسی محدود یافته و رژیم حتی موفق نشده است علتی مردم پسند برایش بترشد و اعلام کند. چنین به نظر می رسد که حاکمیت فعلی مرگ "سرداران" فاتح را با سکوت برگزار می کنند و سکوت هم لابد علامت رضاست.

پس از همه این کش و قوسها زمامداران جمهوری اسلامی یکبار دیگر آغاز به انتخاب مسئولان کشوری کردند و در همان قدم اول یکبار دیگر ناتوانیهای درونی آشکار شد. خامنه ای ابراز داشت که لزومی به تغییر کابینه نیست و دوروز بعد کابینه کنی استعفا داد و در مدت کوتاهی خامنه ای بدون کوچکترین عکس العمل ولایتی را به پیشنیاد کرد تا مجلس ژست دموکراسی بگیرد و چند روزی فرست داشت باشند تا بر سر فردی به توافق برسند. اما استعفا کنی و مانور ولایتی و باز طرح لیست چند نفره کاندیدا های عضو حزب جمہوری اسلامی نشان داد که خانه از پایست ویران است. این ویرانی و

اختلافات اساسی در هشدار باش خمینی به سپاه پاسداران و دعوت آنان به اتحاد با روحانیت، اختلاف مجلس و شورای نگهبان و سکوت شخصیتیبای معروف مذهبی در زمینه تقویت مجلس و تضعیف شورای نگهبان بنا به دستور خمینی و خود را نشان می دهد که باید مفصل در جای دیگری به آنها پرداخت. اگر اختلاف بنی صدر و حزب جمہوری اسلامی با عزل بنی صدر ظاهراً "خاتمه یافت"، اختلافات درونی رژیم، در حدود حدودی دیگر جانشین آن شده است و می رود که در آینده دسته های مشکلات سیاسی

انساند و حقیقت ۰۰۰۰

نیروهای انقلابی کشور باید بدانند که این طیف اجتماعی عظیم يك چیز است و چند افسر بازنشسته و یا چند وزیر وکیل بؤاسیری مقیم پاریس و لندن و نیویورک چیز دیگر. این جماعت آتش بیار معرکه امپریالیسم اند که احیای مجدد سلطنت از نظر اومی تواند یکی از راههای استقرار مجدد سلطه اش بر ایران باشد. از اینجا است که گروهی شاید معرکه گیران در کف حمایت خود گرفته، وسائل تبلیغاتی در اختیارشان گذاشته و برای روز مبادا ذخیره کرده است. نباید اجازه داد که این چند تن شاید غارتگر فرصت این را پیدا کنند تا همچون دارودسته خمینی زمینه ناراضی عظیم موجود در بین طبقات متوسط ایران را، نفع خود به حرکت در آورند. نیروهای انقلابی باید با ارائه برنامه‌ی روشن که هدف‌های اجتماعی شهروندان متوسط ایران را چندانکه شایسته یک زندگی آزاد معمولی است بر آورد هکنند، از جذب شدن این یابک‌های اجتماعی عظیم به اردوی سلطنت طلبان جلوگیری کنند. برای رسیدن به این مقصود فردا هم خیلی دیر است.

حسن صباح

کمی رفت ۰۰۰

تدریهای امپریالیستی هستند و رقبا یگان طعمه به این راحتی وانمی‌گذارند.

مسئله مهم اینست که در شرایط پیچیده فعلی و در برنامه‌های ضد مردمی رژیم حاکم و قدرتها و جهان افق آنچنان تاریک نیست که نمی‌نماید. به کردستان نگاه کنید، حرکت مقاومت و مبارزه را ببینید، اوج ناراضیها را مشاهده کنید، از این جرقه‌هاست که حریق برمی‌خیزد.

هر چند آهنگ مبارزه سریعتر شود و راه رسیدن به پیروزی کوتاه‌تر به همان اندازه می‌توان موثرتر جلوی برنامه‌ها و نقشه‌های تدریهای جهان‌گرفت باید پیش از آنکه رژیم حاکم با کمک پشتیبانانش موفق شود از ایران گورستانی خاموش بسازد و با کمک اقتصادی تعادلی کوتاه مدت بوجود آورد و مردم سرخورده را به تمکین بکشاند دست به کارشد. امروز دیگر پیروزی در سرعت تصمیم‌گیری و عمل است.

داد اسلام آغازین فریفته و دلبسته شدند و طوطی وار شعار "جمهوری اسلامی" را، که از نظر آنان نمی‌توانست چیزی جز رویای عدالت خواهی زمان‌های از دست رفته گذشته دور باشد تکرار کردند و شد آنچه شد. اکنون نیز خیل عظیمی از توده‌های شهری و روستایی ایران هستند که از حاکمیت آخوند به جان آمده‌اند و در حالیکه جنبش انقلابی کشور هم نتوانسته است آنان را در خود جذب کند. این توده‌های عظیم يك جریان یا يك زمینه واقعی منفی اند، یعنی درست مانند جریان خمینی در برابر شاه، فقدان يك آلترناتیو دموکراتیک و واقعی و عدم تارائی جریان انقلابی در رهبری کردن آنهاست که می‌تواند این بار منفی را به سمت يك قطب جاذبه دگر براند. و برای تشکیل چنین قطب جاذبه‌ی چه چیز بهتر از مقایسه وضع حاضر با گذشته‌های نه چندان دور؟ اگر آن بار رویای "اسلام آغازین" همچون اسطوره‌ی قوی در جذب بازمنفی جامعه به کار گرفته‌شد، این بار مردم به جان آمده از حکومت آخوندی زمینه‌های مقایسه‌ی نزدیک تری در اختیار دارند. آنان خود سوری و خود گامگی و آدم کشی آخوند ها و نبود هرگونه امنیت شفلی و اجتماعی، و بیگاری می‌پولی و در بدری کونی را با امنیت نسبی و رفاه نسبی حکومت شاه مقایسه می‌کنند و چه کسی می‌تواند ادعا کند که نتیجه چنین مقایسه‌ی بسود رژیم شاه نخواهد بود؟ نخواستن وضع موجود و چشمک زدن رفاه نسبی و وضع بالنسبه مطلوب تر گذشته نه چندان دور؛ اینست زمینه مناسب تبلیغات سلطنت طلبی. در ایران کونی و خود فریبی است اگر ادعا کنیم که پایه‌های اجتماعی موجود برای گرایش به این مقایسه نا چیز است. خیر، نا چیز نیست. بسیاری از طبقات متوسط ایران، بسیاری از شهر نشینان معمولی، کارمندان و کارکنان دستگاههای دولتی و دستگاههای جدید بخش خصوصی، حتی قشر عظیمی از روستائیان که از رفاه نسبی و امنیت نسبی زمان شاه برخوردار بودند، پایه‌های اجتماعی این گرایش را تشکیل می‌دهند. اما اینان بطور مثبت سلطنت طلب نیستند، بطور منفی سلطنت طلب اند. اینان دنبال وضعی هستند که ادامه زندگی معمولی و بی‌دغدغه را برایشان میسر سازد، و یا يك مقایسه ساده می‌توانند این وضع را در گذشته نه چندان دور، یعنی در رژیم سلطنت قلی، ببینند، و از همین جاست که زمینه مناسبی برای اقداس سلطنت طلبان هستند.

ندای همکاری



ببگردد پلیسی را به مراش بدستور اتروحتی غیر مکرر سازد.

چنانچه وسیله تکثیر در دسترس نباشد، می‌توان با امکانات ابتدایی، وسایل تکثیر ساده (آما توری) ساخت و مورد استفاده قرار داد.

چنانچه این کار هم میسر نباشد، خودکاره کاغذ و کاربن در همه جا موجود در دسترس هم است و هر کس می‌تواند از روی نشریه یا مقاله مورد علاقه خود چند نسخه با خط خوانا بازنویسی کند و در اختیار دیگران قرار دهد.

در مورد توزیع، موثرترین شکل آنست که هر سه چهار نفر به صورت منظم کار توزیع در حوزه عمل خود را مشترکاً انجام دهند. کار را قبلاً میان خود تقسیم کنند و بعضی تکثیر یا دریافت نشریه سرپا اقدام به توزیع آن کنند. هر یک نفر به سه چهار نفر دیگر و همینطور الی آخر.

هیچک از نسخی که در این شرایط باز صحت و استقیال خطر تهیه می‌شود، بنابراین از بین برود یا مدت زیادی در دست کسی باقی ماند بلکه باید سرپا مطالعه و در اختیار دیگران قرار گیرد.

برای توزیع همچنین می‌توان از روشهای غیر مستقیم (قراردادن در صندوق های پستی، درب خانه ها و جز آن) نیز استفاده کرد.

اینها مطالبی است که برای همه کس آشناست و با قوه ابتکار می‌توان تکثیر و توزیع را گسترده تر ساخت.

آنچه در این میان مهم است، آنست که مطلقاً نباید تصور کرد که توزیع یک یا دو روزنامه با تکثیر چند نسخه، حتی به صورت دست نویس، کاری کوچک و بی اهمیت است. بعکس چنانچه هر کس آنرا مهم تلقی کند و به اجراء آورد، جامعه مواجه با صد ها هزاران مرکز کوچک و بزرگ تکثیر و توزیع خواهد شد که به درهم شکستن سد سوریاری خواهد رساند و فضای سیاسی را خواهد گشود و هم فزاید پذیری نیروهای سیاسی و تمام افراد را کافش خواهد داد و بنا بر این ادامه کاری را ممکن خواهد ساخت. دست شما را پیشا پیش به گرمی می‌تشاریم.

لازم بد توضیح نیست که انتشار روزنامه در شرایط خفتان و سرکوب افکار گسیخته کنونی تا چه حد امری دشوار است. این هم بدینجاست که درست در شرایطی که هرگونه روزنه آزاد تبادل افکار توسط حکام خودکامه سد و سد شده است، مردم بیش از هر موقع دیگری تشنه دانستن و نیازمند مبادله افکار هستند. در شرایطی که رژیم حاکم درین بست قرار گرفته و جامعه در آستانه تحولات جدیدی قرار دارد که به دست توده های مردم تحقق تواند یافت، تبادل افکار در سطح نسبتاً گسترده، طرح مسائل و مشکلات، راهیابی و راهگشایی برای آینده، ضرورتی بیش از پیش و جدجندان می‌یابد.

ولی انجام این میم، در سطحی قابل ذکر گسترده از عمده یک جمع بستد بر نمی آید و تنها به انگشاء، پشتیبانی فعال و باری هر چه وسیع تر دیگران میسر است.

دشمنان و سانسور نیز، تنها با نیرو و وسای سیاسی قابل درهم شکستن نیست. انجام این کار و وظیفه و رسالت خود مردم است و در مقیاس توده ها قابل درهم شکستن است.

از این رو، تا آنجا که به نشر افکار و مسائل سیاسی مربوط می‌شود، از تمام عناصر مستعد و آزادیخواه و کسانی که واقعا "خواهان دگرگونی اوضاع و برقراری حردموکراتیک هستند، مصرانه بی‌خواهیم به تمهید خویش پاسخ گویند و در حد توان و امکانات خود، در توزیع و تکثیر روزنامه ها و نشریات مترقی و انقلابی بکوشند.

وسایل تکثیر نظیر زیراکس و فتوکپی و... بطور مستقیم یا غیر مستقیم در دسترس بسیاری افراد با آشنایان نزدیک آنها قرار دارد. آنها می‌توانند، نشریه یا روزنامه ها را که بدستشان می‌رسد با احتیاط های لازم، به تعدادی که میسر است تکثیر و در اختیار دوستان خویش گذارند.

تداوم اینکار موجب می‌شود که از صوبی اخبار، اطلاعات و نظرات سیاسی بد شکل گسترده تری در اختیار دیگران قرار گیرد و از دیگر سو بدسبب آنکه تکثیر بنا وسایل مختلف و بصورت غیر متمرکز انجام گرفته است،